

عدالت هویتی و اقلیت‌های فرهنگی

نقد و بررسی کتاب شهروندی چندفرهنگی اثر ویل کیملیکا

شهاب دلیلی*

مجتبی مقصودی**

چکیده

چگونه با افرادی که به لحاظ فرهنگی متفاوت‌اند می‌توان رفتاری برابر و عادلانه داشت؟ عدالت رفتاری در قبال گروه‌های فرهنگی متفاوت چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ آن‌گاه که لازم باشد در خصوص عدالت هویتی میان اقلیت‌های فرهنگی تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کلانی در سطح حاکمیت صورت گیرد، بر ابعاد پیچیده این وضعیت بیش‌ازپیش افزوده می‌شود. از گذشته‌های دور اقلیت‌های فرهنگی در میانه مرزهای سیاسی حضور داشته‌اند و امروزه به سبب مهاجرت‌های گسترده و گسترش وسایل ارتباطی بر تقابل‌ها و تضارب‌های فرهنگی این گروه‌ها با جامعه اکثریت افزوده شده است. در مقابل مطالبات حقوقی اقلیت‌های فرهنگی، اندیشمندان متعددی با رویکردهای متفاوتی به ارائه راه‌کارهایی پرداخته‌اند. ویل کیملیکا به‌منزله متفکری لیبرال در کتاب شهروندی فرهنگی در پی تشریح انواع گروه‌های فرهنگی و اقسام مطالبات حقوقی ایشان است. کیملیکا در مواجهه با مطالبات حقوقی اقلیت‌های فرهنگی و سیاست‌گذاری در این خصوص به گذشته تاریخی این گروه‌ها، مطالبات حقوقی امروزی آن‌ها، و نتایج مترتب بر تحقق مطالبات

* دکترای اندیشه سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)،
shahabdalili@yahoo.com

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران،
Maghsoodi42@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۶

حقوقی ایشان اشاره دارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که کیملیکا با تفکیک بین اقلیت‌های قومی و ملی درصدد ارائه سیاست‌گذاری‌هایی در جهت حفاظت بیرونی و درونی از این گروه‌هاست و هدف از این حفاظت را جلوگیری از بی‌عدالتی‌های درونی و بیرونی نسبت به این اقلیت‌ها بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها: شهروند چندفرهنگی، اقلیت‌های ملی، گروه‌های قومی، نقد لیبرالیسم، کیملیکا.

۱. مقدمه

در قرن نوزدهم درخواست برای هویت ملی مشترک اغلب ارتباط تنگاتنگی با تحقیر اقوام قوم‌گرایانه و گروه‌های ملی کوچک‌تر داشته است. در اندیشه سیاسی این قرن، ملت‌های بزرگ متمدن در حال پیشرفت تاریخی و ملیت‌های کوچک‌تر ابتدایی و متحجر محسوب می‌شوند. بر این اساس بود که از سوی اندیشمندان برای ملت‌های بزرگ استقلال ملی و برای ملیت‌های کوچک‌تر هم‌گون‌سازی تحمیلی تجویز می‌شد؛ این تجویز مجموعه‌ای از مسائل متعدد حقوق اقلیت‌ها را به‌هم‌راه آورد.

هرچند در ابتدا تنها چپ‌ها همیشه مشکوک بودند به این که قواعد فرهنگی (زبانی، دینی، قومی، و جغرافیایی) ابزارهایی برای بهره‌برداری قدرت‌مندان اقتصادی در تقسیم مردم بوده‌اند تا جلو آن‌ها را برای شناسایی خودشان برحسب تجربیات طبقه مشترک بگیرند، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ این باور که تحقق حقوق اقلیت‌ها غیرمنصفانه و تفرقه‌افکن است به تأیید بسیاری از لیبرال‌ها نیز رسید. درحقیقت آن‌ها (سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها) تمام گروه‌های فرهنگی را به یک اندازه نادیده می‌گرفتند.

دیرزمانی است که مطالبات اقلیت‌های ملی و گروه‌های قومی چالش عمیقی را ایجاد کرده و نیاز است تا این مطالبات را مدیریت کنیم و بپذیریم که موضوع شناسایی گروه‌های محروم برای کشورهایی که متعهد به جبران بی‌عدالتی‌اند امری اجتناب‌ناپذیر است. در این میانه گروهی از نویسندگان بر آن شدند تا وجوه این وضعیت را بازخوانی و به ارائه رویکردهایی اقدام کنند؛ کتاب *شهروندی چندفرهنگی* از این دست آثار است.

۲. معرفی اثر

ویل کیملیکا در دانشگاه‌های کوئینز و آکسفورد آموزش دیده است. حوزه‌های موردعلاقه مطالعه وی مسائل مرتبط با دموکراسی و تنوع با تأکید بر عدالت اجتماعی و مدل‌های

شهروندی در جوامع به‌لحاظ فرهنگی تکرگراست. از ایشان تا به امروز هشت کتاب منتشر شده که برخی از آن‌ها به فارسی برگردانده شده‌اند؛ این‌ها عبارت‌اند از: *درآمدی بر فلسفه سیاسی معاصر* (۱۳۹۶)، *دوجستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم* (۱۳۸۷)، و *شهروندی چندفرهنگی؛ نظریه‌ای لیبرالی در باب حقوق اقلیت‌ها*^۱ (۱۳۹۵).

نویسنده در کتاب *شهروندی چندفرهنگی* پس از مقدمه، در بخش دوم اشکال گوناگون تکرگ فرهنگ را تشریح می‌کند و توجه ویژه‌ای به «دولت‌های چندملیتی» و «دولت‌های چندقومی» دارد که به‌نوعی اساس کار نظری وی بر این دو مفهوم استوار می‌شود و به بیان تفاوت میان «اقلیت‌های ملی» (در دولت‌های چندملیتی) و «گروه‌های قومی» (در دولت‌های چندقومی) می‌پردازد و حقوق مورد مطالبه اقلیت‌ها را تشریح و تفکیک می‌کند؛ به‌نوعی سراسر این اثر به مسائل مبتلابه این حقوق توجه دارد.

نویسنده در فصل سوم ارتباط میان حقوق جمعی و حقوق فردی و در فصل چهارم رابطه تاریخی میان لیبرالیسم و حقوق اقلیت‌ها را به‌طور انتقادی بازخوانی می‌کند؛ در فصل پنجم نقش فرهنگ در چهارچوب نظریه لیبرال دموکراسی واکاوی می‌شود و در فصل ششم به پیشینه استدلال‌های ارائه‌شده در حمایت از حقوق تمایزگذارانه اقلیت‌ها انتقاد می‌شود. در فصل هفتم وجوه «نمایندگی سیاسی» اقلیت‌های فرهنگی را می‌خوانیم و در فصل هشتم به «محدودیت‌های درون‌گروهی» اقلیت‌ها و «نظارت بیرونی» جامعه اکثریت اشاره می‌شود.

هرچند در مقدمه این اثر (نسخه ترجمه) درمورد تمامی بخش‌ها تشریحی کوتاه آمده، از مطالب بخش نهم مطلبی آورده نشده است (کیملیکا ۱۳۹۵: ۲۷)، درحالی‌که با مراجعه به متن اصلی مشاهده می‌کنیم که کیملیکا درخصوص بخش نهم نیز توضیحی به‌سان دیگر بخش‌ها ارائه داده است؛ البته لطمه مهمی به محتوای متن ترجمه نمی‌زند.

نویسنده در سراسر فصول و در بخش‌های متعدد به بیان هدف خویش از نگارش این کتاب اهتمام ورزیده است. آن‌گونه که بیان می‌دارد: «بنابراین نظریه لیبرالی برای حقوق اقلیت‌ها باید توضیح دهد که چگونه حقوق اقلیت‌ها با حقوق بشر هم‌زیستی دارد و چگونه حقوق اقلیت‌ها با اصول آزادی فردی، دموکراسی، و عدالت اجتماعی محدود می‌شود. هدف این کتاب همین است» (همان: ۲۳). یا در جایی دیگر ادامه می‌دهد: «این کتاب به بیان نگرشی روشن‌تر درمورد انواع گروه‌ها و انواع دعاوی این گروه‌ها که زیربنای سیاست چندفرهنگی‌گرایی است می‌پردازد» (همان: ۱۵۳).

نویسنده به‌دنبال دست‌یابی به اهداف مدنظر در هر فصل سؤالاتی را مطرح می‌کند تا حدود این پژوهش را تحدید کند. سؤالاتی هم‌چون «چه زبانی را باید در پارلمان، ادارات، و

دادگاه‌ها به رسمیت شناخت؟»، «آیا دولت باید برای آموزش زبان مادری تمام گروه‌های قومی یا ملی سرمایه‌گذاری کند؟»، «آیا مقامات سیاسی هماهنگ با اصل تناسب ملی یا قومی باید توزیع شوند؟»، و ... مسئله آن‌جا پیچیده‌تر می‌شود که بپذیریم تعهد لیبرال دموکراسی آزادی و برابری تک‌تک شهروندان است. «پس چه‌طور لیبرال‌ها می‌توانند مطالبه حقوق تمایزگذارانه گروهی را از سوی اقلیت‌های قومی و ملی بپذیرند؟»، «آیا حقوق تمایزگذارانه گروهی، به‌جای باور لیبرالی به آزادی فردی و برابری، بازگوکننده بینش جمعی یا اجتماع‌گرایانه است؟»، «آیا لازمه انصاف این است که به اقلیت‌های ملی منافع و فرصت‌های یکسانی داده شود؟»، «چه شرایطی به تثبیت دولت‌های چندملیتی کمک می‌کند؟». این سوالات و سؤالاتی از این دست مسیر و مسئله کتاب کیملیکا را تعیین می‌کند.

۳. مسئله کیملیکا

«دنیای ما نه جهانی با اجتماعی واحد، بلکه جهانی است که در آن اجتماعات گوناگونی با فرهنگ‌های گوناگون وجود دارد» (بهشتی ۱۳۸۰: ۱۰). امروز اغلب کشورها به‌لحاظ فرهنگی متکثرند و اقلیت و اکثریت به‌طرز روزافزونی بر سر موضوعاتی نظیر حقوق زبانی، خودمختاری منطقه‌ای، نمایندگی سیاسی، مهاجرت، و سیاست‌گذاری‌های مربوطه با یک‌دیگر اختلاف دارند.

مسئله مرکزی پژوهش کیملیکا از زبان خود وی این‌گونه بیان می‌شود:

اواخر قرن بیستم را «عصر مهاجرت» دانسته‌اند؛ شمار انبوهی از مردمان از مرزها عبور کرده‌اند و بر شدت چندقومی‌بودن کشورها افزوده‌اند؛ درمقابل این دوره را «عصر ملی‌گرایی» نیز خوانده‌اند. آن‌گونه‌که گروه‌های ملی بیش‌ازپیش در سراسر جهان به بسیج نیرو پرداخته و مدعی هویتشان می‌شوند. درحقیقت با پایان جنگ سرد، مطالبات حقوق قومی و ملی به مرکز صحنه زندگی سیاسی، هم در بُعد محلی و هم در بُعد بین‌المللی، آمده است (کیملیکا ۱۳۹۵: ۳۷۷).

بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از لیبرال‌ها امیدوار بودند که تأکید دوباره بر حقوق بشر منازعات مربوط به اقلیت‌ها را حل کند، اما به‌شکل تام‌وتمامی این اتفاق نیفتاد. بسیاری دیگر بر این بودند که به‌سان مدارای مذهبی و الگوی جدایی دین از سیاست، الگویی برای مواجهه با تفاوت‌های قومی - فرهنگی فراهم کنند که این نیز چاره‌ساز وضعیت فوق‌نشد. مسئله این نبود که نظریه‌های سستی حقوق بشر به پرسش‌های اقلیت‌ها پاسخ غلط می‌دهند،

بلکه آن‌ها اغلب ابداً پاسخی به این پرسش‌ها نمی‌دهند. «حق آزادی بیان به ما نمی‌گوید که سیاست زبانی چیست؟ یا مقام‌ها چه‌طور باید بین سطوح دولت و اقلیت‌ها توزیع شوند؟» (همان: ۲۱). بنابراین، تازمانی که حقوق اقلیت‌ها حل نشود، امید کمی وجود دارد که صلح باثباتی به این مناطق بازگردد. به این موضوع اغلب چالش «چندفرهنگی‌گرایی» می‌گویند.

مطالعات امروزی به ما نشان داده که پس از جنگ جهانی دوم، تنها و بزرگ‌ترین علت نزاع در جهان تقلاهای گروه‌های بومی برای حفاظت از حقوق سرزمینی - هویتی خویش است (تلیس ۱۳۹۱: ۵۷). درحقیقت «تاریخ نادیده‌گرفتن اقلیت‌ها در جهان جدید به شدت ممزوج با باورهای اروپایی دربارهٔ پست‌بودن مردمان بومی است که قبل از اقامت اروپایی‌ها آن سرزمین را اشغال کرده بودند» (همان: ۵۲) و «پیشرفت آن‌ها مستلزم ادغام‌شدن آنان در جریان اصلی جامعه است» (همان: ۵۳).

کیملیکا بیان می‌دارد که نظریه‌پردازان معاصر تا به امروز تلویحاً فرض را بر این می‌گیرند که کشورها فقط از یک ملت تشکیل شده‌اند، درحالی‌که آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که دولت‌های مدرن به‌لحاظ فرهنگی متکثرند و آن‌ها کم‌تر بحثی درخصوص تفاوت میان دولت - ملت‌ها و دولت‌های چندقومی یا چندملیتی داشته‌اند. شواهد فراوانی از سراسر تاریخ وجود دارد که تفاوت‌ها در هویت‌های قومی و ملی می‌تواند مشکلاتی را برای هم‌بستگی گسترده ایجاد کند و نیاز است تا سیاست‌گذاری‌ای در این خصوص ترسیم کنیم.

۴. دسته‌بندی کیملیکا از انواع اقلیت‌ها و اقسام حقوق آن‌ها

کیملیکا درجهت شناسایی تفاوت میان تکثر فرهنگی اقلیت ملی و گروه‌های قومی و مطالبات ایشان این کتاب را نگاشته است. به بیان نویسنده، مسئله اصلی آن است که درمقابل این وضعیت چگونه می‌باید تصمیم گرفت و چگونه با آن مواجهه شد؟

کیملیکا در این مواجهه «واژه چندفرهنگی را مبهم و گیج‌کننده می‌داند» (براتعلی پور ۱۳۸۴: ۲۰۸). وی در مسیر پاسخ به مسئله اصلی چندفرهنگ‌گرایی را به دو عبارت «چندملیتی» و «چندقومی» تفکیک می‌کند (همان: ۳۸). براساس تاریخ گذشته این دو گروه مطالباتی را در طی سالیان متمادی درخواست کرده‌اند که کیملیکا آن‌ها را در سه دسته صورت‌بندی می‌کند:

۱. حقوق خودگردانی؛ در اغلب دولت‌های چندملیتی «ملت‌های تشکیل‌دهنده به‌دنبال مطالبه استقلال سیاسی یا قوه قضائیه منطقه‌ای هستند تا از توسعه کامل و آزادانه فرهنگشان و منافع بهینه برای مردمشان اطمینان پیدا کنند؛ که در شکل افراطی‌اش گاهی به‌شکل درخواست جدایی نیز مطرح می‌شود» (همان: ۶۴)؛

۲. حقوق چندقومی؛ همواره در سراسر دنیا گروه‌های مهاجر به طرز موفقیت‌آمیزی با الگوی «هم‌گونی انگلیسی^۲» مبارزه کرده‌اند. ایشان در مجموع به دنبال دریافت «اشکال گوناگونی از سرمایه‌گذاری دولتی در آیین فرهنگی‌شان» هستند (همان: ۷۱). بنابراین، یکی از پرمنافشه‌ترین خواسته‌های گروه‌های قومی «معافیت از قوانین و مقرراتی است که باتوجه به آداب دینی‌شان به ضرر آنان است» (همان: ۷۲). می‌توان مشاهده کرد که از نظر تاریخی «مطالبات مدنظر حقوق گروه‌های چندقومی معمولاً در پی ترویج تلفیق در جامعه گسترده‌تر و نه خودگردانی ایشان از جامعه اکثریت می‌باشد» (همان: ۷۳)؛

۳. حق نمایندگی خاص؛ امروزه نگرانی فزاینده‌ای وجود دارد که فرایندهای سیاسی «غیرنماینده» هستند. بدین معنی که در بازتاب تکرر جمعیت جامعه ناتوان‌اند. این پدیده که به «کم‌نماینده‌گی» (under representation) مصطلح شده است به فرایندی اشاره دارد که به کمبود نمایندگان اقلیت‌های قومی، نژادی، زنان، فقرا، و غیره اشاره دارد (Davidson ۱۹۹۲: ۴۶).

کیملیکا در مواجهه با این وضعیت سه راه‌حل را مطرح می‌کند: «تجدیدنظر در حوزه‌بندی انتخاباتی» به معنای بازطراحی مرزهای حوزه‌های انتخاباتی به نحوی که حوزه‌های اقلیت اکثریت را تشکیل بدهند؛ «سهام نمایندگی تضمینی در نهادهای مرکزی» و «به‌کارگیری برخی از اشکال تناسبی» (ticket balancing)، به شکلی که برای مثال در فهرست انتخاباتی یک حزب واحد امکان از تمامی گروه‌های زن، مرد، سفید، بومی، مهاجر، و ... لحاظ شود (کیملیکا ۱۳۹۵: ۲۶۳).

بر اساس پاراگراف‌های فوق، مهم‌ترین مؤلفه‌های چندفرهنگ‌گرایی و تقسیم‌بندی کیملیکا را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد.

جدول ۱. تفکیک مفاهیم و عبارات‌های چندفرهنگ‌گرایی از منظر کیملیکا

رویکرد	نوع دولت	نوع اقلیت	سطح مطالبه	درخواست	نتایج محتمل بر این مطالبه
تکرر فرهنگی	دولت‌های چندملیتی	اقلیت‌های ملی	حقوق خودگردانی	درخواست تفویض قدرت به اقلیت‌های ملی	برقراری نظام فدرال
			حقوق نمایندگی	کرسی‌های تضمینی برای گروه‌های ملی	
	دولت‌های چندقومی	گروه‌های قومی	حقوق چندقومی	خواست حمایت مالی و حفاظت قانونی	نماینده‌گی آینه‌ای
			حقوق نمایندگی	کرسی‌های تضمینی برای گروه‌های قومی	

کیملیکا در تشریح وضعیت دعاوی و مطالبات این اقلیت‌های فرهنگی دو نوع دعاوی را مطرح می‌کند؛ آن‌گونه که برخی گروه‌های قومی و ملی به‌دنبال «حفاظت‌های بیرونی» در برابر جامعه بزرگ‌ترند، بدون آن‌که در پی تحمیل محدودیت‌های درونی برای اعضای خویش باشند. منظور از سازوکار حفاظت‌های بیرونی آن سه شکل حقوق تمایزگذارانه است که به کاهش آسیب‌پذیری گروه‌های اقلیت در برابر فشارهای اقتصادی یا تصمیمات سیاسی جامعه بزرگ‌تر کمک می‌کند. کیملیکا بیان می‌دارد: «لیبرال‌ها می‌توانند و باید آن نوع حفاظت‌های ویژه بیرونی را که عدالت میان گروه‌ها را ارتقا می‌دهد تأیید کنند» (همان: ۸۲)، زیرا «اغلب مطالبات حقوق تمایزگذارانه گروهی از سوی گروه‌های قومی و ملی حفاظت بیرونی است» (همان: ۹۳).

جدول ۲. طیف مطالبات اقلیت‌های فرهنگی از منظر کیملیکا

نوع	مخاطب دعوی	نوع حفاظت	اقدام	آسیب‌شناسی	نتیجه محتمل
گروه‌های ملی	دعوی گروه در برابر جامعه بزرگ‌تر	درونی گروهی	حفاظت از گروه در برابر آثار بی‌ثبات‌کننده مخالفت‌های درون‌گروهی	خطر سرکوب فرد در درون گروه	بی‌عدالتی در میان گروه‌های جامعه
		بیرونی گروهی	حفاظت از گروه در برابر تأثیرات تصمیمات بیرون از گروه		
گروه‌های قومی	دعای گروه علیه اعضای خویش	درونی گروهی	حفاظت از گروه در برابر آثار بی‌ثبات‌کننده مخالفت‌های درون‌گروهی	خطر سرکوب فرد در درون گروه	بی‌عدالتی درون‌گروهی ^۳
		بیرونی گروهی	حفاظت از گروه در برابر تأثیرات تصمیمات بیرون از گروه		

بخش اعظمی از این مطالبات حقوقی متناسب به توافق‌های تاریخی است. هواداران حقوق تمایزگذارانه گروهی بر اهمیت رعایت‌کردن توافق‌های تاریخی تأکید می‌کنند، درحالی‌که کیملیکا بیان می‌دارد: «مطمئناً برخی از توافق‌های تاریخی تاریخشان گذشته است و برخی دیگر نیز آشکارا غیرمنصفانه و تحت فشار یا ناآگاهی امضا شده‌اند» (همان: ۲۳۴). بنابراین، «پای‌بندی کامل به نص صریح توافق‌های تاریخی در زمانی که دیگر آن‌ها نیازهای اقلیت‌ها را تأمین نمی‌کنند، اشتباه به نظر می‌رسد» (همان: ۲۴۲)، زیرا هدف از استقرار آن توافق برقراری عدالت است و امروز نیازمند بازبینی است.

درانتها آن‌چه برای کیملیکا مهم تلقی می‌شود آن است که مطالبات حقوق تمایزگذارانه اقلیت‌های فرهنگی در صورت محقق‌شدن چه نتایجی را به‌همراه می‌آورد؟ نویسنده در این خصوص به تفکیک زیر به نتایج تحقق حقوق چندقومی، نمایندگی، و خودگردانی اشاره می‌کند. آن‌گونه‌که بیان می‌دارد، در صورت تحقق حقوق چندقومی و حق نمایندگی می‌توان به تلفیق اجتماعی بیش‌تر دست یافت و وحدت سیاسی را ارتقا داد.

جدول ۳. نسبت اقلیت فرهنگی و مطالبه آن از جامعه بزرگ‌تر

وضعیت	عامل	نوع اقلیت	نوع سرزمین	مطالبه
تکثر فرهنگی	ادغام فرهنگ‌های خودگردان	اقلیت ملی	تمرکز قلمرویی در دولت بزرگ‌تر	طیفی از خودمختاری یا خودگردانی تا اطمینان از امکان بقای جوامع متمایز خود
تکثر فرهنگی	برخاسته از مهاجرت فردی و گروهی	گروه‌های قومی	پراکندگی در دولت بزرگ‌تر	تمایل به تلفیق در جامعه بزرگ‌تر به‌همراه اصلاح نهادها و قوانین جامعه غالب در جهت بقای فرهنگی

در مجموع، کیملیکا تذکر می‌دهد که نتیجه درخواست حقوق خودگردانی از سوی اقلیت‌ها به معنای تمایل به تضعیف پیوند با جامعه سیاسی بزرگ‌تر است که چالش جدی با کارکرد تلفیق‌کننده شهروندی دارد و مدعای آن حضور چند جامعه سیاسی است، درحالی‌که نتیجه تحقق دیگر مطالبات ایشان به تقویت وحدت اجتماعی سیاسی می‌انجامد.

۵. نقد و بررسی شکلی کتاب

پیش‌تر نقدی بر این کتاب از سوی منصور انصاری نگاشته شده است (انصاری ۱۳۷۹: ۳۰۳)، البته آن بررسی بیش‌تر به شکل معرفی این اثر است. هرچند انصاری در انتها به برخی از وجوه این اثر انتقاد داشته است. آن‌جاکه می‌نویسد: «این اثر چون به‌مثابه نوعی دفاعیه به‌نگارش درآمده، بعضاً از جاده بی‌طرفی و بی‌غرضی خارج شده و زبانی برنده یافته است» (همان: ۳۱۴). در این‌جا تلاش داریم تا وجوهی بیش‌تر از این اثر را واکاوی و بررسی کنیم.

فصول این اثر از لحاظ حجم متناسب است و غیر از فصل ۵ که ۵۸ صفحه است بقیه فصول به‌طور میانگین ۳۴ تا ۳۶ صفحه است. آن‌چه سؤال‌برانگیز است این است که از فصول ۵ به بعد (فصول ۵، ۶، ۷، ۸ و ۹) هر فصل یک نتیجه‌گیری مجزا داد، اما فصول پیشین این بخش نتیجه‌گیری را نداشته‌اند؛ البته که این مورد در نسخه متن اصلی وجود دارد

و به نظر می‌رسد که فصول پیش از فصل ۵ بیش‌تر جنبهٔ مبنایی مباحث را داراست و از فصل ۵ به بعد است که نویسنده لزوم حضور بخشی به‌عنوان نتیجه را صلاح دیده است.

مورد دیگری که به‌لحاظ شکلی و شاید سلیقه‌ای با آن برخورد می‌شود نحوهٔ بیان نشانی‌های درون‌متنی و پانوشت‌هاست؛ درحالی‌که در نسخهٔ اصلی کتاب تمامی نشانی‌های درون‌متنی و پانوشت‌ها به انتهای کتاب انتقال داده شده در نسخهٔ چاپی پیش رو تمامی آن‌ها در همان صفحه درج شده‌اند. آن‌گونه‌که از ۳۸۰ صفحهٔ کتاب حاضر ۲۸۴ صفحه پانوشت مشاهده می‌شود؛ که در برخی موارد هم‌چون صفحات ۲۲۲، ۲۳۰، ۳۳۵، و مواردی دیگر کل یک صفحه به نشانی‌ها و مطالب پانوشت اختصاص یافته و در مواردی نیز هم‌چون صفحات ۵۷، ۶۶، ۹۵، ۲۲۷، ۲۸۵، و مواردی دیگر نیمی از صفحه به این پانوشت‌ها اختصاص یافته است؛ البته که این موضوع به کار ترجمهٔ متن از سوی مترجم و محتوای اثر لطمه‌ای خاصی وارد نمی‌کند، اما می‌توان خود را جای یک خواننده قرار دارد و دید این نوع ارجاع و شکل صفحات کتاب چه تأثیر منفی‌ای در فرایند مطالعه خواهد داشت.

پیرو همین نوع نشانی‌ها در پانوشت صفحات، نکته‌ای دیگری مطرح می‌شود و آن هم نبود فهرست منابع نهایی در انتهای این کتاب است؛ درحالی‌که در نسخهٔ اصلی فهرست نهایی منابع آورده شده، اما در نسخهٔ منتشرشده در ایران این مورد لحاظ نشده و خوانندهٔ اثر برای یافتن نام یک کتاب در نشانی‌های متوالی لازم است به تمامی صفحات پیشین مراجعه کند؛ البته قابل‌حدس است که به‌علت قیمت کاغذ، حجم کتاب، و قیمت نهایی اثر این‌گونه موارد معمول شده است.

در این کتاب نکات نگارشی فراوانی محل سؤال است. آن‌گونه‌که در جملات فراوانی جایگاه فاعل، فعل، و دیگر اقسام رعایت نشده است. برای نمونه به این جمله بنگرید: «درحقیقت ظهور لیبرال دموکراسی واکنشی بود به شیوه‌ای از تعریف حقوق سیاسی و فرصت‌های اقتصادی افراد، بسته به عضویت گروهی‌شان از سوی فئودالیسم» (همان: ۷۷)؛ که البته شاید به‌علت تأکید مؤکد بر موردی خاص در یک جمله این‌گونه جابه‌جایی‌ها صورت می‌گیرد، اما این‌که یک پاراگراف با «و...» آغاز شود محل ایراد است. برای نمونه، در جملهٔ ابتدایی یک پاراگراف می‌خوانیم «و اغلب نظریه‌پردازان در سنت لیبرالی تلویحاً...» (همان: ۱۸۹)؛ یا در جایی دیگر در ابتدای پاراگراف می‌خوانیم «و این بحث به این معنا نیست...» (همان: ۲۲۹). به‌نظر می‌رسد تصحیح متن در این موارد رواست. در نمونه‌ای دیگر در خط اول پاراگراف اول از صفحهٔ ۵۷ می‌خوانیم: «مهاجرت و ادغام اقلیت‌های ملی دو تا از رایج‌ترین منابع تکثر فرهنگی در دولت‌های مدرن است». به احتمال زیاد

می‌توان به جای «دو تا» از «دو مورد» استفاده کرد که بیش‌تر یک انتخاب براساس سلیقه‌های متفاوت است.

مورد بعدی نوع نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم در این متن است. با این‌که در سراسر متن اصلی هیچ موردی از نقل قول به‌شکل وسط‌چین ارائه نشده، اما در متن کتاب پیش‌رو بارها با نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم به شیوه‌های متفاوت روبه‌رو می‌شویم. آن‌گونه‌که گاه متن به‌صورت وسط‌چین و بدون گیومه (برای نمونه بنگرید به صفحه ۱۸۲، ۲۷۰)، گاه درون متن با گیومه (برای نمونه بنگرید به صفحات ۱۹۸، ۲۹۶)، و گاه درون متن و بدون گیومه (برای نمونه بنگرید به صفحه ۱۳۴) چاپ شده است؛ مضاف بر این‌که تمامی موارد متعدد فوق با درج صفحه کتاب موردنظر منبع‌نویسی شده‌اند؛ درحالی‌که براساس روش تحقیق و اصول ارجاع‌نویسی وسط‌چین کردن، درج گیومه یا عدم درج گیومه بار معنایی خاص خود را دارند.

این نقص شکلی در صفحه ۳۶۰ بیش‌تر از بقیه موارد سؤال‌برانگیز است. آن‌جاکه نیمی از متن نقل قول هم‌سطح سطور کل متن و نیمی دیگر وسط‌چین شده که به احتمال قوی اشکال چاپی است.

از نقاط قوت این اثر می‌توان به برابرگزینی‌های مناسب مترجم اثر اشاره داشت که دربرابر عباراتی چون mirror representation از «نمایندگی آینه‌ای»، دربرابر ethnic cleansing از «پاک‌سازی قومی»، دربرابر affirmative action از «تبعیض مثبت»، دربرابر color-blind از «جامعه کوررنگ»، دربرابر ethnicity blind از «کورقومیتی»، دربرابر deliberative democracy از «دموکراسی مشورتی»، دربرابر balkanization از «قطعه‌قطعه‌شدن»، و دربرابر challenge of empathy از «چالش هم‌دلی» استفاده کرده که به‌درستی نزدیک‌ترین معنای مدنظر در متن اصلی را منتقل می‌سازد.

دیگر عباراتی چون عدم تبعیض، تبعیض مثبت، اغماظ بلندنظرانه، قوانین کوررنگ، رفتار جدا اما برابر، اقلیت‌های مرئی، نارواداری بنیادی، و ... در ادبیات آکادمیک ایران جایگاه خویش را یافته‌اند و مترجم این اثر، پس از تحصیل این عبارت و کسب تجربه در ترجمه بیش از ده جلد کتاب، به‌خوبی از این معادل‌سازی‌ها استفاده کرده و متن روان و شیوایی را پیش روی مخاطب قرار داده است.

البته درخصوص مهم‌ترین اصطلاح این کتاب باید به مفهوم «societal cultures» اشاره کرد. این عبارت پیش‌تر در دیگر آثار کیملیکا با عباراتی چون «فرهنگ جامعه‌گی» (براتعلی پور ۱۳۸۴: ۲۰۹) یا با عبارت «فرهنگ اجتماعی» (بهشتی ۱۳۸۰: ۲۸۳) ترجمه شده

است؛ درحالی‌که در اثر ترجمه‌شده اسکافی با عنوان «فرهنگ جامعه‌ای» برگردانده شده که با توجه به مضمون مدنظر کیملیکا به نظر می‌رسد این عبارت گویاتر از بقیه عبارات پیشین است.

درانتها، به نظر می‌رسد که ارتباط وثیقی بین جلد کتاب در نسخه اصلی با محتوای آن باشد. آن‌جا که کیملیکا در محتوای این کتاب بیان می‌دارد:

در دوران اولیه جوامع برای بقای‌شان مجبور نبودند جامعه‌ای شکل بدهند، از این‌رو نهادهای جامعه‌گستری که انتخاب‌های مردم را شکل بدهند کم‌تر بودند. ... در قرون وسطا نیز از آن نگرش که طبقات یا کاست‌های گوناگون اقتصادی فرهنگی مشترک را با یک‌دیگر به اشتراک می‌گذارند خبری نبود (همان: ۱۶۳).

بنابراین، هرگونه یک‌سان‌سازی وابسته و زایده دنیای مدرن است.

حال با توجه به پاراگراف فوق می‌توان به جلد کتاب اصلی نگریست. در سمت راست، تنوعی از حیوانات و انسان‌هایی فارغ از این یک‌سان‌سازی‌های فرهنگی درکنار یک‌دیگر زندگی می‌کنند و در سمت چپ، در عمق تصویر و دوردست‌ها عده‌ای انسان با پوشش مدرن قرون جدید به نظاره ایستاده‌اند؛ جالب آن‌جاست که بخشی از این تصویر (سمت راستی که تنوع حیوانات و انسان‌هاست) عیناً در روی جلد کتاب دیگر کیملیکا چاپ شده است؛ کتابی که به موضوع حقوق اقلیت‌های فرهنگی پرداخته است. بنابراین، می‌توان بین تصویر جلد کتاب کیملیکا و محتوای آن رابطه‌ای تام برقرار کرد. جهان سنت غالباً متنوع بود و این جهان مدرن است که تا دوره‌ای خاص رو به سوی یک‌سان‌سازی گام برمی‌داشت و امروز به فکر تنوع فرهنگی افتاده است. فارغ از این‌که با این‌گونه تحلیل موافق یا مخالف باشیم، می‌توان ارتباط تصویر جلد کتاب را با محتوای کتاب مرتبط دانست، اما درخصوص تصویر روی جلد نسخه داخلی، با نمای بخشی از خانه‌های متراکم روبه‌رو می‌شویم. در این‌جا ارتباط محتوا و جلد با مشکل روبه‌رو می‌شود؛ تصویری که نسبت‌یابی آن با محتوای اثر دشوار است روی جلد نقش بسته است.

در انتهای بخش نقد شکلی کتاب، نکته‌ای می‌ماند که در مرز نقد شکل و محتوا قرار دارد و آن حجم چهارصفحه‌ای نتیجه‌گیری برای یک کتاب ۳۷۶ صفحه‌ای است. به نظر می‌رسد که خواننده پس از فصل نهم به یک‌باره با انبوهی از سؤالات رها می‌شود و در چهار صفحه نتیجه‌گیری به‌نوعی فقط با تجمیع مباحث روبه‌رو می‌شود.

۶. نقد و بررسی محتوای اثر

براساس مطالب فصول این اثر لازم است به نکاتی چند توجه مجدد کنیم. توجهی که در کلیت رویکرد کیملیکا به موضوع حقوق اقلیت‌های فرهنگی، مسیر تحقق این حقوق، و سیاست‌گذاری‌های لازم در این زمینه تأثیر می‌گذارد.

۱. اهداف اعلامی نویسنده کتاب گاه در تناقض با یک‌دیگر و گاه در پایان اثر تغییر می‌کند. آن‌گونه که کیملیکا در میانه کتاب در خصوص هدف کتاب بیان می‌دارد: «هدف این کتاب رویکرد لیبرالی متمایزی برای حقوق اقلیت است. این رویکرد تدوین همان رویکرد سنتی نیست، زیرا رویکرد یگانه‌ای وجود ندارد و اغلب آن‌ها به واسطه شرایط تاریخی و الزامات سیاسی شکل گرفته‌اند» (همان: ۱۵۵). حال آن‌که در انتهای کتاب متوجه می‌شویم که رویکرد کیملیکا نیز وابستگی تامی به شرایط تاریخی و الزامات سیاسی دارد. کیملیکا بیان می‌دارد: «هدفم این است که نشان دهم ارزش لیبرالی آزادی انتخاب پیش شرط فرهنگی خاصی دارد و از این رو مسائل مربوط به عضویت فرهنگی باید با اصول لیبرالی ادغام شوند» (همان: ۱۵۶)؛

۲. کیملیکا تلاش دارد که نشان دهد چندفرهنگ‌گرایی مفهومی گنگ و مبهم است و در جای‌گزین آن از دو مفهوم گروه‌های قومی و اقلیت‌های ملی یاد می‌کند. حال آن‌که پیش‌تر «تد گور» (۱۵: ۱۹۹۳) در تشریح مفهوم چندفرهنگ‌گرایی از این دو عبارت یاد کرده است. علاوه بر این، بسیاری از نویسندگان اصطلاح گروه قومی را نه برای گروه‌های مهاجر، بلکه برای اقلیت‌های ملی فاقد بسیج سیاسی به کار می‌برند (Nielsson ۱۹۸۵: ۲۷)؛ در حالی که کیملیکا در صحبت از اقلیت‌های ملی از گروه‌های نژادی و نیایی صحبت نمی‌کند (کیملیکا ۱۳۹۵: ۵۴)، بلکه درباره گروه‌های فرهنگی صحبت می‌کند، اما از همان مفاهیم اقلیت‌های ملی یاد می‌کند. این تداخل مفاهیم محل ایراد و سؤال است؛

۳. نویسنده این دعوی را مطرح می‌کند که جماعت‌گرا نیست و در جای‌جای کتاب بارها شباهت رویکرد و نظریات خویش را با دیدگاه جماعت‌گرایان رد می‌کند (برای نمونه بنگرید به همان: ۱۸۴-۱۸۵)، اما در همین کتاب می‌خوانیم: «من تلاش کردم تا نشان دهم تا چه حد آزادی انتخاب وابسته به آداب اجتماعی است ... ظرفیت ما در شکل‌دادن و بازبینی در هر برداشتی از خوبی و وابستگی تنگاتنگی به عضویت ما در فرهنگی جامعه‌ای دارد» (همان: ۲۵۲). یا در جای دیگر می‌نویسد: «تلاش نکردم که هیچ‌گونه الگوی خاصی از نمایندگی گروهی را تعریف یا از آن دفاع کنم. درحقیقت منم گمان نمی‌کنم که این امکان

وجود داشته باشد که بیش از حرف‌های کلی چیری بگوییم» (همان: ۲۹۸). نویسنده هم‌چنین در فصل نهم و انتهایی در پاسخ به مسئله «منابع ممکن وحدت در دولت چندملیتی برای این‌که تفاوت‌های ملی را رد نکرده و تأیید کنند چیست؟» پس از توضیحاتی چند، پاسخ می‌دهد «من پاسخی روشن به این پرسش ندارم، درحقیقت تردید دارم که پاسخ روشن و ساده‌ای به این پرسش موجود باشد» (همان: ۳۶۵)؛ درنتیجه، اعلام می‌کند: «تنوع زیاد در اوضاع تاریخی، فرهنگی، و سیاسی در دولت‌های چندملیتی حکایت از آن دارد که هرگونه پاسخی کلی به این پرسش احتمالاً خالی از اغراق نخواهد بود» (همان: ۳۷۰). درنتیجه، بسیاری از حوزه‌های مهم نزاع را فقط می‌توان به‌صورت موردی مجزا و درپرتو تاریخ خاص گروه، وضعیت آن در جامعه بزرگ‌تر، انتخاب‌ها، و شرایط اعضایش مدیریت کرد. این نوع استدلال و اولویت‌دادن به زمینه‌مندی و وضعیت‌مندی بیش‌تر در آثار جماعت‌گرایان مشاهده می‌شود؛ البته به اتکای این مورد قطعاً کیملیکا جماعت‌گرا نیست. بهشتی در کتاب خویش نیز وی را جماعت‌گرا نمی‌داند (بهشتی ۱۳۸۰: ۳۶)؛

۴. آن‌چه در انتها برای کیملیکا و برای تمامی جوامع مبتلابه مسئله اقلیت‌های فرهنگی مهم و حیاتی است آن است که «نه‌تنها باید به تکرر احترام بگذاریم، بلکه باید به تکرر در رویکردها نسبت به تکرر هم احترام بگذاریم» (کیملیکا ۱۳۹۵: ۳۷۳). این همان مفهوم «تکرر عمیق» (Taylor ۱۹۹۱: ۷۵) است که پیش‌تر چارلز تیلور از آن یاد کرده بود. کیملیکا بیان می‌دارد که «تکرر عمیق» تنها فرمولی است که با آن دولت چندقومی و چندملیتی متحد را می‌توان ساخت. هرچند آن‌چه در دوره نگارش کتاب به‌منزله متغیر دخیل در پژوهش کیملیکا حضور و بروز نداشته مسئله تأثیر گسترش رسانه‌های مجازی است. کتاب در سال ۱۹۹۵ نگاشته شده و در آن به‌شکل امروزیین فرهنگ‌ها تحت سایه رسانه‌ها قرار نداشتند؛

۵. درحالی‌که در ابتدای مباحث نویسنده بیان می‌دارد که منتقد جهان‌شمول‌گرایی لیبرالی

است، اما در ادامه بیان می‌دارد:

هدف لیبرال‌ها نباید ازهم‌پاشیدن ملت‌های غیرلیبرال باشد، بلکه درعوض باید درپی لیبرال‌کردن آن‌ها باشند؛ این کارها همیشه ممکن نیست، اما به‌خاطر داشته باشیم که تمام ملت‌های لیبرال موجود گذشته‌های غیرلیبرالی داشته‌اند و لیبرال‌شدن آن‌ها نیاز به فرایندهای طولانی داشته است (کیملیکا ۱۳۹۵: ۱۹۱).

این مورد در تناقض با دعوی انتهای اثر است که کیملیکا بیان می‌دارد که نباید درمورد ماهیت غیرلیبرالی اقلیت‌های خاص پیش‌دآوری شود. بنابراین، می‌نویسد: «صحبت‌کردن

به نحوی که گویی جهان به دو قسمت تقسیم شده است و در یک طرف جوامع کاملاً لیبرال هستند و در طرف دیگر کشورهای کاملاً غیرلیبرال مانع گفت‌وگوی سازنده میان فرهنگ‌هاست^۵ (همان: ۳۳۹). مضاعف‌براین، اگر بپذیریم که «غیر» همواره «ضد» نیست، آن‌گاه لزوماً غیرلیبرالی بودن به معنای ضدلیبرالی بودن نیست. براساس نوع تحلیل تاریخی - فرهنگی کیملیکا مدیریت حقوق اقلیت‌ها به‌نوعی سیاست‌گذاری‌ای است که زمان‌مند، مکان‌مند، و وضعیت‌مند است؛ بنابراین، تعمیم آن «نه منصفانه و نه ممکن است» (همان: ۲۱۴). در نتیجه باید پذیرفت که هدف از روال تحقق حقوق اقلیت‌های فرهنگی تعمیم عدالت است.

در مجموع در خصوص نقد و بررسی محتوای این کتاب می‌توان بیان داشت که اثری آموزشی است و می‌تواند در مراکز علمی و پژوهشی داخلی مورد استفاده و استناد قرار گیرد. نقطه قوت آن در درجه اول آموزش بازبینی در مبانی مستحکم یک رویکرد فلسفی سیاسی است. بازبینی‌ای که به نسبت زمان حال صورت گرفته و در پی رفع مشکلات و مسائل امروزی است. در درجه دوم ارتباط خوبی بین مبانی تاریخ فلسفه سیاسی با سیاست‌گذاری مسائل امروز برقرار می‌کند. هرچند در این مسیر دسته‌بندی‌ها و شاخه‌بندی فراوان و گاه متداخلی را پیش روی ما ترسیم می‌دارد.

اگر به این اثر صرفاً در حکم یک کتاب در حوزه تاریخ فلسفه سیاسی و بیان تحولات مطالبات حقوقی اقلیت‌های فرهنگی نگریسته شود، که سراسر کتاب نیز با مثال‌های موردی این‌چنینی همراه است، آن‌گاه تنها نتیجه به‌دست‌آمده از خواندن آن است که ما نیز در کشور خود مسائل مبتلابه اقلیت‌های فرهنگی را داشته‌ایم و لاغیر؛ مضاعف بر آن‌که از نگارش آن بیش از چند دهه گذشته و در آن سر دنیا نیز نوشته شده است. حال آن‌که اگر به این کتاب در حکم یک اثر در حوزه سیاست‌گذاری حقوق اقلیت‌های فرهنگی در جوامع چندفرهنگی نگریسته شود، توان آن را خواهد داشت که به بیان تجربه مشترک بشری در مواجهه با چالش‌های چندفرهنگ‌گرایی پردازد و منطق الگوی تحلیلی ارائه‌شده نویسنده در کشوری دیگر پیاده‌سازی شود. منطق تحلیلی‌ای که در پی زمینه‌سازی تحقق عدالت هویتی است. منطقی که بیان می‌دارد منصفانه‌فکر کردن و تصمیم‌گرفتن در مواجهه با فرهنگی دیگر که اتفاقاً در اقلیت است عاملی در جهت ایجاد و تقویت وحدت اجتماعی است.

نویسنده در سراسر این اثر تلاش دارد تا بیان کند که ما در وضعیتی قرار داریم که با چندین گروه مختلف اقلیت‌های فرهنگی روبه‌رویم؛ چندین و چند شیوه در مسیر تحقق

حقوق ایشان وجود دارد و در نهایت هر الگوی برگزیده شده نتایجی را به هم‌راه می‌آورد. بنابراین، لازم است فارغ از دو بخش اول و دوم، به نتایج سیاست‌گذاری‌های خود در مواجهه با اقلیت‌های فرهنگی نیز بیندیشیم.

۷. نقد و بررسی روشی اثر

در کنار نقد و بررسی شکلی و محتوایی، آنچه از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، نقد و بررسی روش‌شناختی است. هرچند جست‌وجوی مبانی روش‌شناختی کثرت‌گرایی از یک مسیر نه ممکن و نه مطلوب است. «اگر مقصود از چندگانه‌انگاری در برابر یگانه‌انگاری است، سابقه آن به تقابل رویکرد ذره‌انگاری امپیدوکس و دموکریتوس در برابر وحدت‌انگاری پارمیندس بازمی‌گردد» (عباس‌زاده ۱۳۹۲: ۵۶)، اما به‌منزله یک مفهوم در ساخت سیاسی فقط در عصر مدرن این‌گونه مطرح می‌شود. به این ترتیب، با مهاجرت کثرت‌گرایی از فلسفه به سیاست، کثرت‌گرایی سیاسی در اوایل قرن بیستم در تفکر سیاسی اجتماعی اروپا و آمریکا ظاهر شد و ساخت سیاسی را به رعایت سه اصل «ساخت سیاسی به‌مثابه عرصه مناقشات اجتماعی»، «حکومت به‌مثابه داور بی‌طرف این مناقشات»، و «حکومت به‌مثابه یکی از گروه‌های ذی‌نفوذ» ملزم کرد (پولادی ۱۳۸۳: ۱۷۸).

روند بازاندیشی در الگوی کثرت‌گرایی به دو گونه تجدیدنظر درونی و تجدیدنظر بیرونی منتهی می‌شود. آن‌گونه که منتقدان به برداشت‌های کلاسیک از کثرت‌گرایی این برداشت‌ها را بدون سازوکاری برای توجه به گروه‌هایی می‌دانستند که منافع و هویتشان از عرصه سیاست رسمی کنار گذاشته شده بود. این منتقدان به دو جریان جماعت‌گرایان و چندفرهنگ‌گرایان تفکیک می‌شدند. کیملیکا در دسته دوم قرار می‌گیرد.

به‌دلیل نزدیکی مباحث کثرت‌گرایی هستی‌شناختی با نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی، در هریک از دسته‌های فوق، لزوماً جریانی یک‌دست قرار نداشت و به‌شکل طیفی از آرا از مدرن تا پسامدرن و از راست نو تا راست کلاسیک مشاهده می‌شود.

بر این اساس، دو نوع لیبرالیسم پیش‌رو داریم که عبارت‌اند از لیبرال‌های کلاسیک و لیبرال‌های اجتماعی یا جدید (۳۳: Vincent ۱۹۹۲)؛ آن‌گونه که می‌توان این دو را لیبرالیسم کلاسیک یا اقتصادی و لیبرالیسم مساوات‌طلب (egalitarianism) نامید که در مفاهیم بنیادی‌ای چون فردگرایی، برابری، آزادی، و ... هم‌رأی‌اند، اما آنچه در این‌جا اهمیت دوچندان دارد اصطلاح «بی‌طرفی دولت» لیبرال است. دو رویکرد فوق، هم‌چون دیگر

مفاهیم و اصول، در اصل بی‌طرفی دولت درباره نحوه زندگی افراد و سعادت‌مندی ایشان نیز هم‌رأی‌اند. مبنای استدلال ایشان آن است که «به دلیل آن‌که مردم در مورد برترین شیوه زندگی اختلاف نظر دارند، دولت باید نسبت به رویکردهای مذهبی و اخلاقی بی‌طرف باشد و هیچ رویکرد خاصی به نحوه سعادت‌مندی شهروندان اتخاذ نکند» (Sandel ۱۹۹۶: ۱۴). کیملیکا نیز در اثر خویش این اصل را مفروض قرار داده است.

رویکرد لیبرالیسم مساوات‌طلب بیان می‌دارد که دولت بی‌طرف باید در سیاست‌گذاری‌های خویش به نوع خاصی از ارزش‌های ذاتی برخی از تلقی‌ها از سعادت و خیر مبتنی نباشد (Kymlicka ۱۹۹۸: ۱۳۳). در این صورت دولت‌ها زمانی لیبرال محسوب می‌شوند که هدف خود را رفتار برابر با افراد قرار دهند. بنابراین، هسته مرکزی این تلقی این است که دولت باید در برابر آنچه سؤال از زندگی سعادت‌مندان نامیده می‌شود، بی‌طرف باشد (Neal ۱۹۹۷: ۱۵).

هرچند در حالتی کلی می‌توان محورهای منازعه میان دو طیف فکری مذکور را درباره چهار موضوع فردگرایی / جماعت‌گرایی؛ حق / خیر؛ عدم مداخله دولت / مداخله دولت؛ و جهان‌شمولی / زمینه‌مندی دسته‌بندی کرد (نوری ۱۳۹۵: ۷۸)، اما بی‌طرفی دولت لیبرال بر دیگر وجوه فوق‌ارجحیت دارد، زیرا هرچند برابری میان افراد اصلی اساسی در لیبرالیسم محسوب می‌شود، لازمه تحقق آن بی‌طرفی دولت در برابر تلقی از خیر و سعادت نزد تک‌تک افراد و رفتار یک‌سان با تمام شهروندان است.

اما بی‌طرفی دولت لیبرال، آن‌چنان‌که به نظر می‌رسد، ساده و بدون اشکال نیست؛ چراکه تعیین معنای دقیق بی‌طرفی دولت لیبرالی بیش‌از آن‌چه در بادی امر به نظر می‌رسد، مسئله‌ساز است (عزیزی ۱۳۹۵: ۳۴۳). انتقادات فراوانی از وجوه مختلف به این گزاره شده است که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. نقد اول انتقاد جماعت‌گرایان به کیملیکاست که بیان می‌دارند نه تنها دولت لیبرال، بلکه هر دولتی نمی‌تواند در برابر انتخاب‌های مختلف شهروندان که شامل هر انتخابی می‌شود بی‌طرفی اتخاذ کند (همان: ۳۵۲)؛ چراکه بی‌طرفی در برابر برخی انتخاب‌ها به حالت سلبی تأیید انتخاب آن رفتار است. نمونه‌های فراوانی را مایکل سندل در این خصوص بیان می‌دارد. برای مثال، بی‌طرفی در برابر سقط جنین به‌طور سلبی تأیید انتخاب این رفتار است (Sandel ۱۹۹۶: ۵۵). بنابراین، همواره «هر اقدامی از سوی دولت نوعی طرف‌داری و اثرگذاری بر جامعه محسوب می‌شود» (Neal ۱۹۹۷: ۱۹).

در برابر وضعیت فوق، منتقدان سه نوع بی‌طرفی «حداقلی»، «حداکثری»، و «متعادل» را مطرح می‌کنند (Bellamy ۱۹۹۲: ۲۱۹)؛ البته که این دسته‌بندی سه‌گانه نیز خود بر میزان سردرگمی و ابهام در این خصوص می‌افزاید و آثار نامطلوبی را بر کلیت ایده لیبرالیسم وارد می‌کند. منتقدان برخی از مهم‌ترین این آثار نامطلوب را شامل «سست کردن پایه‌های این اندیشه و رویکرد» (Mulhall ۱۹۹۶: ۲۲)، «بی‌ارزشی اخلاقی افعال»، «سست کردن پایه‌های جامعه لیبرال» (Sandel ۱۹۹۶: ۱۱۶)، و مواردی دیگر می‌دانند؛

۲. انتقاد دیگر را هابرماس به گزاره بی‌طرفی دولت لیبرال که مدنظر کیملیکاست ارائه می‌کند. هابرماس تأکید می‌کند که دولت برخلاف ادعای لیبرال دموکراسی به تفاوت‌های فرهنگی بی‌اعتنا نیست. آن‌گونه که اگر رابطه ذاتی میان دموکراسی و دولت را بازخوانی کنیم، به روشنی خواهیم دید که نظام سیاسی مطرح‌شده نه به شرایط اجتماعی و نه به تفاوت‌های فرهنگی بی‌اعتنا نیست (Habermas ۱۹۹۳: ۱۲۸). هم‌چنین، رویکردهایی هم‌چون رویکرد مطالعاتی کیملیکا «تفاوتی بین فرهنگ اکثریت و فرهنگ سیاسی لحاظ نمی‌کنند و تلاش می‌کنند میانه دیدگاه جماعت‌گرایان و لیبرالیست‌ها قرار بگیرند» (ibid.: ۱۲۹)؛

۳. از مهم‌ترین منتقدان رادیکال کیملیکا می‌توان به بریان بری (Brian Barry) اشاره داشت. بری (۲۰۰۱) چندفرهنگ‌گرایی را یک مقوله ذاتاً غیرلیبرال می‌داند و آن را برمبنای انکار ارزش‌های آزادمشنانه و روشن‌گرانه مرتبط با آزادی فردی، شهروندی دموکراتیک، و حقوق بشر معرفی می‌کند.

بری در دفاع از بی‌طرفی لیبرال بیان می‌کند که هر قواعدی ممکن است آثار نابرابر بر گروهی از افراد داشته باشد. ازمنظر او،

تعهدات لیبرالی برای برابری شهروندی بهترین دستاورد را با پاک‌کردن تفاوت‌های فرهنگی و دینی از حوزه عمومی به‌هم‌راه داشته است. شهروندان باید آزاد باشند تا حوزه‌های گسترده‌ای از روش‌های زندگی را انتخاب کنند و لیبرالیسم نباید ادعاهای مبتنی بر تنوع عمیق فرهنگی را بپذیرد (Barry ۲۰۰۱: ۱۱۱).

بری بیان می‌دارد که:

سیاست‌های چندفرهنگ‌گرا و پیش‌انگاره‌های حقوقی آن به‌نوعی صحبت از نسبی‌گرایی چندفرهنگی است. بر این باور هیچ معیار مشترکی در فرهنگ‌ها و رویه‌ها وجود ندارد که بتواند سایر فرهنگ‌ها را ارزش‌گذاری کند. پس در غیاب این معیار مشترک، همه فرهنگ‌ها باید برابر فرض شوند. ... لیبرالیسم همان‌قدر که با یک سری از

نهادهای در اسلام معارض است، در تاریخ مسیحیت هم با بسیاری از نهادها مغایر و ناسازگار بوده است (ibid.: ۱۵۸):

۴. واقفیم که در دوره حاضر لیبرالیسم دچار چرخشی به‌نام نئولیبرالیسم شده است. هرچند نئولیبرالیسم از مجموعه تغییراتی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی حاصل آمده است (توحیدفام ۱۳۸۹: ۱۸)، مرزها و قیدهای اجتماعی را نیز تحت‌تأثیر خود قرار داده است (همان: ۱۴۵). ایشان به‌طور یک‌پارچه منتقد چندفرهنگ‌گرایی بودند، زیرا اندیشه‌ی اساسی ایشان آزادی بازار از دخالت دولت بود و چندفرهنگ‌گرایی مداخله‌ی غیرموجه در بازار در جهت حمایت از منافع خاص بود. بنابراین، چندفرهنگ‌گرایی را نوعی دولت بزرگ رفاهی می‌دانستند. در نتیجه چندفرهنگ‌گرایی به‌منزله جزئی از کل ایده دولت بزرگ رفاهی در زمینه ساختار دولت حداقلی راست نو حضور دارد.

منتقدان کیملیکا بیان می‌دارند که وی در آثارش به‌دنبال ترسیم نسخه نئولیبرالیسم چندفرهنگ‌گراست. آن‌گونه‌که با چندفرهنگ‌گرایی به‌مثابه یک ثروت اجتماعی روبه‌رو می‌شود و هم‌چون نئولیبرالیسم به تفاوت‌های فرهنگی تنها به‌مثابه یک سرمایه می‌نگرد (نیک‌پی ۱۳۹۵: ۷۸):

۵. شهروندی چندفرهنگی از منظر هستی‌شناسانه توجه به کارگزار در برابر ساختار است. از این رو، عقیده بر آن است که این آموزه در مورد رفتار بشر به تبیین‌های کارگزارمحور گرایش دارد (براتعلی پور ۱۳۸۴: ۱۹۴). از این منظر، افراد می‌توانند از زمینه‌ها و ساختارهای فرهنگی یا به‌عبارتی زیست‌جهان خودشان منفک شوند و هویت مستقل بیابند؛ درحالی‌که جریان‌های فکری دیگر هم‌چون جماعت‌گرایان معتقدند چنین وضعیتی محال است و افراد را نمی‌توان از زمینه‌ها و ساختارهای فرهنگی‌ای که در آن قرار دارند و رشد کرده‌اند منفک کرد.

اما آیا به‌یک‌باره گروه‌های قومی و اقلیت‌های ملی توان فراموش کردن تاریخ گذاشته را دارند؟ تاریخی که در آن همواره اکثریت ملی یک‌سویه ایشان را در حاشیه و محرومیت از منابع قرار داده است. گذشته تاریخی و فرهنگی‌ای که با نادیده‌گرفتن فرهنگ اقلیت‌ها به‌شکل معنادار و تأثیرگذاری گروهی را بر گروهی دیگر رجحان و برتری داده است. امید است که گام‌به‌گام الزامات این مسیر محقق شود.

درنهایت می‌توان بیان داشت که در زمینه حقوق اقلیت‌ها باید بیش‌تر به مدیریت این وضعیت اندیشید تا سودای حل‌وفصل آن. قدم اول در مدیریت مطالبات در زمینه حقوق اقلیت‌ها شنیده‌شدن و مهم‌تلقی کردن این مطالبات است.

۸. نتیجه‌گیری

آنچه جای تأمل دارد آن است که غالب سوسیالیست‌ها به‌سان بسیاری از لیبرالیست‌ها با الگویی از دولت - ملت کار کرده‌اند؛ این نوع رویکرد سبب شد تا با بدنام کردن چندفرهنگ‌گرایی، فرهنگ‌های کوچک‌تر در سایه قرار بگیرند و ساختار قدرت به شرایط راه‌بردهای کسب و حفظ قدرت هم‌راه بیندیشد و نتیجه آن گرایش ملموس به پی‌گیری هم‌گون‌سازی فرهنگ‌های اقلیت‌ها در درون فرهنگ‌های بزرگ‌تر است.

براساس رویکرد این کتاب، می‌توان دریافت که موضوع حقوق اقلیت‌ها در میانه دوگانه‌های «فردگرایی / جمع‌گرایی»، «جهان‌گرایی / زمینه‌گرایی»، «امپریالیست / نظریات تفاوت»، «عقل‌گرایی / پست‌مدرن‌ها» قرار ندارد، بلکه فراتر از این دوگانه‌ها قابل بررسی است و بی‌ارتباط با مباحث سیاست‌گذاری در خصوص حقوق اقلیت‌ها نیست. بنابراین، نویسنده در پی آن است تا سازوکاری را ترسیم کند که در آن افراد از نقش‌های فرهنگی خاص خویش فاصله بگیرند و تصمیم بگیرند کدام ویژگی‌های فرهنگ بیش‌تر ارزش ارتقا دارد و کدامشان بی‌ارزش است.

از نگاه کیملیکا، برداشت ما از حقیقت ممکن است در طول زمان تغییر کند؛ بنابراین، آزادی انتخاب امری یک‌بارمصرف نیست و بازنگری انتخاب‌های ابتدایی ضروری است، که لازمه آن تضارب‌هایی است که میان فرهنگ‌ها اتفاق می‌افتد^۶ و نه نادیده‌گرفتن (ignore) فرهنگی. ارزش تكثر در چهارچوب هر فرهنگی این است که حق انتخاب بیش‌تری برای هر فرد ایجاد می‌کند، انتخاب‌هایی که ممکن است برای تطبیق با شرایط جدید مفید باشند.^۷ در نتیجه تكثر درون فرهنگی و تكثر بین فرهنگی لازمه این وضعیت است.

لازم است به انصاف فکر کنیم، نه تنها برای حقوق تمایزگذارانه گروهی، بلکه در خصوص روال‌های تصمیم‌گیری که به‌موجب آن این حقوق تعریف و تفسیر می‌شوند. انصاف در روال تصمیم‌گیری، در کنار بقیه موارد، ایجاب می‌کند که منافع و چشم‌اندازهای اقلیت‌ها نیز شنیده و مهم تلقی شوند.

به‌زعم رویکرد تكثرگرایی فرهنگی، ما باید فرهنگ سیاسی‌ای را به‌وجود بیاوریم که در آن شهروندان توان‌تر و مشتاق‌تر باشند که خود را جای دیگری قرار دهند و حقیقتاً نیازها و منافع دیگران را درک کنند و لازم است که از نظام آموزشی، رسانه‌های گروهی، نیروهای اجتماعی، و فرایندهای سیاسی این تغییرات را شروع کنیم. اشتباه است که تحقق حقوق اقلیت‌های فرهنگی را با قطعه‌قطعه کردن اجتماعی یک‌سان بپنداریم، درحالی‌که این روال می‌تواند زیربنای وحدت اجتماعی باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیش‌تر در مهر سال ۱۳۸۴ مقدمه کتاب *شهروندی چندفرهنگی کیملیکا* را مجله گفت‌وگو در شماره ۴۳ ترجمه و چاپ کرد و در انتهای آن ترجمه بیان شده بود که «این کتاب هم‌اکنون توسط فرزین آرام در دست ترجمه است» (مجله گفت‌وگو ۱۳۸۴: ۷۵)؛ حال آن‌که این کتاب امروز با ترجمه آقای ابراهیم اسکافی در دسترس قرار دارد.
۲. این الگو بر این نظر بود که مهاجران باید تمام ویژگی‌های موروثی و قومی خود را کنار بگذارند و با هنجارها و آیین‌های فرهنگی موجود هم‌گون شوند.
۳. در مجموع نظریه مطرح‌شده از سوی کیملیکا یک نظریه جامع در مورد عدالت در یک دولت چندفرهنگی است (براتعلی پور ۱۳۸۴: ۲۰۷).
۴. «نماینده‌ی آینه‌ای»، «مجلس زمانی نماینده افکار عمومی است که آینه مشخصه‌های قومی با حقوق یک‌سان در برابر قانون باشد» (کیملیکا ۱۳۹۵: ۲۷۵).
۵. در حالی که تمامی مثال‌های تاریخی و دعاوی حقوقی منتج از این مثال‌های تاریخی که کیملیکا در سراسر این کتاب ارائه می‌کند غالباً محدود به کشورهای قاره آمریکا شمالی و مرکزی و کشورهای اروپای غربی و تاحدودی اروپای شمالی است. در معدود مواردی هم که به آسیا و خاورمیانه اشاره دارد امپراتوری عثمانی، عربستان، و مصر را در قرن نوزدهم برشمرده است. به ایران نیز فقط یک مرتبه در صفحه ۲۱۰ اشاره می‌کند و آن هم در خصوص نحوه مقابله با نفوذ یک فرهنگ خارجی است.
۶. در این صورت و به بیان کیملیکا «آزادی شامل انتخاب میان گزینه‌های مختلف است» (براتعلی پور ۱۳۸۴: ۲۰۹).
۷. این نگرش که برخی دولت‌ها با جلوگیری از استعمال کلمات بیگانه باید از خلوص زبان محافظت کنند عمدتاً شنیده می‌شود. تا آن‌جا که «بسیاری از کشورها این هدف را اتخاذ کرده‌اند و فرهنگستان زبان را برای تحکیم این موضوع راه‌اندازی کرده‌اند، در حالی که عمده دل‌پذیری و جذابیت زبان داشتن منشأهای گوناگون است» (بنگرید به پانوش کیملیکا ۱۳۹۵: ۲۰۷)؛ البته که آموختن از فرهنگی دیگر یک چیز و مبادله با آن فرهنگ چیز دیگری است.

کتاب‌نامه

- استیونسون، نیک (۱۳۹۲)، *شهروندی فرهنگی*، ترجمه افشین خاکباز، تهران: تپاسا.
- انصاری، منصور (۱۳۷۹)، «شهروندی چندفرهنگی؛ نظریه لیبرالی حقوق اقلیت‌ها (نقد و بررسی کتاب)»، فصل‌نامه مطالعات ملی، زمستان، ش ۶.

براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۸۴)، *شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا*، تهران: تمدن ایرانی و مؤسسه مطالعات ملی.

توحیدفام، محمد (۱۳۸۹)، *چرخش‌های لیبرالیسم*، تهران: روزنه.

حسینی بهشتی، علی‌رضا (۱۳۸۰)، *بنیاد نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی*، تهران: بقعه.

عباس‌زاده، محسن (۱۳۹۲)، «کثرت‌گرایی سیاسی؛ میان نظریه و واقعیت»، فصل‌نامه پژوهش سیاست نظری، بهار و تابستان، دوره جدید، ش ۱۳.

عزیزی، مجتبی (۱۳۹۵)، «بی‌طرفی در نظام‌های لیبرال و پی‌آمدهای آن»، فصل‌نامه سیاست، تابستان، دوره ۴۶، ش ۲.

کیملیکا، ویل (۱۳۸۴)، «آزادی‌خواهی و چندگانگی قومیتی»، *مجله گفت‌وگو*، مهر، ش ۴۳.

کیملیکا، ویل (۱۳۸۷)، *دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم*، ترجمه نیلوفر مهدیان، تهران: نشر نی.

کیملیکا، ویل (۱۳۹۵)، *شهروندی چندفرهنگی؛ نظریه‌ای لیبرالی در باب حقوق اقلیت‌ها*، ترجمه ابراهیم اسکافی، تهران: شیرازه کتاب.

کیملیکا، ویل (۱۳۹۶)، *درآمدی بر فلسفه سیاسی معاصر*، ترجمه میثم بادامچی و محمد مباحثی، تهران: نگاه معاصر.

مکلانان، گرگور (۱۳۸۵)، *پلورالیسم*، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: آشیان.

نوری، مختار (۱۳۹۶)، «چهار روایت جماعت‌گرایانه در فلسفه سیاسی معاصر»، فصل‌نامه سیاست، پاییز، ش ۱۵.

نیک‌پی، امیر (۱۳۹۵)، «چندفرهنگ‌گرایی، دولت و حقوق اقلیت‌ها»، فصل‌نامه تحقیقات حقوقی، پاییز، ش ۷۵.

Barry, Brayan (۲۰۰۱), *Culture and Equality: an Egalitarian Critique of Multiculturalism*, Cambridge: Polity.

Barry, Norman (۲۰۰۰), *An Introduction to Modern Political Theory*, London: Macmillan Press Ltd., ۴th edition.

Bellamy, Richard (۱۹۹۲), *Liberalism and Modern Society*, Cambridge: Polity Press.

Carens, Joseph (۱۹۹۶), *Citizenship and Aboriginal Self-Government*, Paper Prepared for the Royal Commission on Aboriginal Peoples, Ottawa.

Davidson, Basil (۱۹۹۲), *The Blackmans Burden: Africa and the Curse of Nation _ State*, New York: Times Book.

Habermas, Jürgen (۱۹۹۳), "Recognition and the Democratic Constitutional State", *European Journal of Philosophy*, vol. ۱.

Kekes, John (۱۹۹۷), *Against Liberalism*, London: Cornell University Press.

Kymlicka, Will (۱۹۹۱), "Liberalism the Politicization of Ethnicity", *Canadian Journal of Perspective*, in: *the Politics of Ethnicity*, Cambridge: Harvard University Press.

- Kymlicka, Will (۲۰۰۲), "Multiculturalism and Minority Rights: West and East", *Journal on Ethnopolitics and Minority Issues in Europe*, Issue ۱.
- Kymlicka, Will (۲۰۰۷), *Multicultural Odysseys Navigating the New International Politics of Diversity*, Oxford University Press.
- Mulhall, Stephen and Adam Swift (۱۹۹۶), *Liberals and Communitarians*, Cambridge, Mass: Oxford.
- Neal, Patrick (۱۹۹۷), *Liberalism and its Discontents*, London: Macmillan.
- Parekh, Bhiku (۱۹۹۰), "The Rushdie Affair: Research Agenda for Political Philosophy", *Political Studies*, no. ۳۸.
- Sandel, Michael J. (۱۹۹۶), *Democracy's Discontent, America in Search of a Public Philosophy*, Cambridge, Mass: The Beknap Press of Harvard University Press.
- Taylor, Charles (۱۹۹۱), "Shared and Divergent Values", in: Ronald watts and D. Brown (eds.), *Options for a New Canada*, University of Toronto press.
- Taylor, Charles (۱۹۹۲), "The Politics of Recognition", in: Amy Gutman (ed.), *Multiculturalism and the Politics of Recognition*, Princeton University Press.
- Vincent, Andrew (۱۹۹۲), *Modern Political Ideologies*, Oxford: Blackwell.